

تاریخ نگاری عهد روشنگری



میشل بنتلی

ترجمه: دکتر علیرضا ملائی توانی

اشاره

این مقاله^۱ که ترجمه فصل نخست کتاب «تاریخ نگاری نوین»، اثر میشل بنتلی است، تلاشی است برای بازشناسی مؤلفه‌ها و شاخصه‌های تاریخ نگاری عهد روشنگری به عنوان سرآغاز تاریخ نگاری علمی و نوین به همراه معرفی شاخص ترین نمایندگان این جریان.

تاریخ نگاری عهد روشنگری، اساساً زادهٔ ایده‌ها و تراوشات فکری مورخان فرانسوی بود که با ارائهٔ معنایی منحصر به فرد از «زمان حال»، به جست‌وجوی گذشته‌ای می‌پرداخت که به نظر می‌رسید، فلسفهٔ عهد روشنگری در آن ریشه دارد. مورخان این عهد، با گرایش سکولاریستی، و نفی عوامل فرابشری در جریان تاریخ نگاری، نوشته‌های خود را در لافقهٔ طنز ارائه می‌کردند. آن‌ها با تقسیم بندی دوره‌های گوناگون تاریخ بشر می‌کوشیدند، با بهره‌گیری از منابع مکتوب و بررسی آثار به جا مانده از دوران گذشته، به معرفی، توصیف و حتی در موارد نادری به تبیین گذشته بپردازند. این جریان سرانجام از فرانسه به اسکاتلند و بریتانیا سرازیر شد و در چهرهٔ تاریخ نگاران شاخصی چون ادوارد گیبون تجلی یافت. مطالعهٔ مقاله حاضر می‌تواند، در تدریس درس چهاردهم کتاب «تاریخ شناسی»، و درس نخست کتاب «تاریخ ایران و جهان ۲»، مفید واقع شود.

دریافت داشته‌اند، در چرخه حیات خود به دیگر ملت‌ها انتقال داده‌اند؛ و در نهایت، به یک زنجیره ناگسستی تعلق دارند که از آغاز تاریخ تا قرنی که در آن زندگی می‌کنیم، امتداد یافته است.»

بدیهی است چنین نگرش‌های منصفانه‌ای، به ندرت می‌توانست تاریخ نگاری خاص روشنگری را اعتلا بخشد؛ زیرا روشنگری در عمل متعهد بود تا از چهره‌های مشخصی، چون: چارلز دوازدهم و لوئی چهاردهم، در تاریخ جدید تجلیل کند. اثری که بیش از همه این رویکرد را آشکار کرد، کتاب ولتر با عنوان «نگاهی گذرا بر عادات و رسوم»^۱ بود که در سال ۱۷۵۶ میلادی نگارش یافت. این کتاب در حقیقت تلاش برای بررسی جاه طلبانه تاریخ دنیا با هدف تحقیر کتاب ۱۶۸۱ میلادی بوسوئه و پاسخ به آن است. به هر حال، حتی اگر در این موضوع چیز نوینی آشکار می‌شد، همچنان که از مقایسه آثار تقویم نگارانه ولتر بر می‌آید، بیش تر قلمرو جغرافیایی را پوشش می‌داد. به همین دلیل، «روشنگری» قسمت اعظم دوره‌های تاریخی مورد مطالعه خود را که از آن احساس ناخوشایند داشت، قلم انداخت. از همین رو، تمام دوره‌های قرون وسطا دورانی خشن و توأم با جهالت تصویر شدند. این امر به آن معنا بود که تاریخ قرون وسطا، وقوع و تکرار اندکی در پاریس داشته است.

تاریخ نگاری عهد روشنگری، زمینه‌هایی برای خرسندی از «زمان حال» کشف کرد و در پرتو آن، دعاوی فلسفی را پروراند. انسان زمانی متوجه این امر می‌شود که می‌بیند، سخن‌گویان آن، کسانی هستند که قبل از پرداختن به تاریخ، به فیلسوف، ریاضیدان، سیاستمدار و صاحبان آثار شعری و هنری مشهورند. به همین خاطر احساس می‌شود، آن‌ها گرایشی نهفته از یک نظریه درباره گذشته را بروز داده‌اند که می‌باید در سه ویژگی محوری زیر خلاصه شود:

نخست، آن‌ها در موقعیتی بحث و گفت و گو می‌کردند که فریاد «سکولاریسم» بلند بود. در حقیقت، آسان‌ترین پیشگویی درباره هر اثر الهام گرفته از روشنگری فرانسه این است که: می‌خواهد به شکل سازمان یافته‌ای به مذهب حمله کند و هر چه اصول ضدروحانی و طعنه‌آمیز است، بر ملا سازد. این امر بیش از همه در اظهار نظرهای فلاسفه تجلی یافته است.

دوم، آن‌ها بدینی ویژه‌ای را درباره انگیزه‌ها و توانایی‌های اخلاقی افراد بازتاب داده‌اند. این در حالی است که روحیه بشری می‌کوشد تا به سطوح نوین و بالایی از حاکمیت اخلاقی ارتقا یابد. بدین ترتیب، آن‌ها پذیرش و اثرگذاری عوامل فرابشری را انکار می‌کنند.

سوم، و چشم گیرتر از همه این که آن‌ها متونی نگاشتند که در آن‌ها طنز نویسی متوقف نمی‌شود، بلکه بخش قاطعی از آهنگ توسل جستن به اقدام کاملاً متهورانه است. این امر می‌تواند به خاطر تأکید بر «زمان حال»، یک شادابی حقیقی و روحی ایجاد کند و نتیجه مطلوبی داشته باشد؛ زیرا لطافت طبع، پیوسته به نحو بارزی به

بسیاری از مشخصه‌هایی که به شکل بی قاعده به تاریخ نگاری قرن هجدهم نسبت داده می‌شوند، هنگامی مجاب‌کننده تر خواهند شد که قالب خاصی از آن‌ها حاصل شود؛ مشخصه‌هایی که از رنسانس (عمدتاً فرانسوی) ایده‌ها و بلندپروازی‌های فرهنگی الهام گرفته‌اند و مدرنیته آن‌ها را «روشنگری» نامیده است. این محیط روشن فکری (در شدیدترین حالت خود، بین سال‌های ۱۷۵۰ و ۱۷۹۰ م) باعث ظهور یک رویکرد تاریخی با ماهیتی مشخص شد که به هیچ وجه کشورهای دیگر در دهه‌های بعد در زایش آن سهیم نبودند. این رویکرد تاریخی، معنایی منحصر به فرد از «زمان حال» ارائه می‌کرد که به عنوان لحظه‌ای مهم، استثنایی و پراهمیت در تاریخ شناخته و ترویج می‌شد. از همین رو، به نظر می‌رسد «فیلسوفان» پاریس به شکل شفاف‌تری زندگی در قرن هجدهم را دلپذیر ساخته‌اند و فرهنگ‌های یونانی و رومی را، با کمک معاصران خود در نقاط دیگر، به مثابه یک دغدغه ذهنی، تعالی بخشیده‌اند؛ زیرا نخبگان اروپایی پس از رنسانس، با فرهنگی که وام دار عهد باستان بود، می‌زیستند. فرانکوئیس فوره در این باره می‌نویسد:

«دوره‌ای که هنرمندان و نویسندگان با ارائه سبک‌های برتر و اقسام ادبی متنوع، آن قانون‌های معتبر، حقیقی و جذاب را بنا نهادند. اروپای امروز در حوزه استقلال فرهنگی خود مدیون این مسأله است؛ یعنی منازعه آکادمیک میان سنت‌ها و مدرن‌ها. موضوعی که در فرانسه، پایان سلطنت لوئی چهاردهم نهایتاً بر این نظریه متمرکز شد که فرهنگ باستانی فرهنگ گذشته نیست، بلکه فرهنگ زمان حال است.»

به خاطر چیرگی «زمان حال» نسب‌نامه جدیدی به بهای گذشته تدوین شد که منحصرأ بخش‌هایی از گذشته را شامل می‌شد و به نفع روشنگری بود. سردمداران این حرکت، برای دنیای باستان نوعی تقدس قائل شدند و آن را دستمایه هواداری پر شور و آتشین برای سراسر تاریخ جدید قرار دادند؛ تاریخی که می‌باید چگونگی ظهور فرهنگ جدید آن‌ها را نشان دهد. به لحاظ نظری القای چنین معنایی از تکامل، می‌باید متضمن برداشتی از مراحل بلند مدت گذر از زمان‌های کهن به نو باشد، تا یکی از وسوسه‌انگیزترین دستاوردهای عهد روشنگری شناخته شود. چنان‌که کندرسه در مقدمه مقاله بسیار مشهورش به آن اشاره می‌کند:

«تمام مردمی که تاریخشان نگاشته می‌شود، در جایگاهی میان درجه تمدنی امروزین ما و آنچه که هنوز بین قبایل وحشی وجود دارد، قرار گرفته‌اند. اگر با نگاه واحدی به تاریخ جهانی بشریت بنگریم، می‌بینیم که گاه پیشرفت تازه‌ای نموده‌اند؛ گاه ناگهان به حضیض جهالت بازگشته و در جایگاهی دور افتاده و یا در بدویت توقف کرده‌اند؛ گاه زیر پاشنه کشور گشایان از عرصه زمین ناپدید گشته و با فاتحان اختلاط یافته و یا به عنوان اسیران جنگی روزگار گذرانده‌اند؛ و گاه دانشی را که از دیگر مردمان روشن ضمیر

اندیشه مدد می‌رساند و این خود از نتایج قطعی مخالفت با تراژدی است. هر نویسنده‌ای در کار خطیر، مجموعه‌ای از روش‌ها و مهارت‌ها را عرضه می‌کند و نکته اصلی چیزی است که هایدن وایت بر آن تأکید ورزیده است. به اعتقاد او، روشنگری هیچ تاریخ تراژیک را به یادگار نمی‌گذارد؛ درست به همان دلیل که ادبیات غمگانه را بر جان نهاده است. کارکردهای طنزپردازانه در متون عهد روشنگری امری تزئینی و هنری نیست، بلکه یک سبک بنیادی در معرفی و شناسایی آن است.^۳

اگر در مقایسه با آثار دیگر، کتاب «نیرنگ» اثر کندرسه - که پس از مرگش در سال ۱۷۹۵ میلادی انتشار یافت - کم‌تر طنزآمیز به نظر می‌رسد، به خاطر این است که شرایط نگارش آن مهم‌تر از شرح ویژگی‌هایش است؛ زیرا او از یک زندگی اشرافی

و استعدادی خدادادی برخوردار بود و به موجب آن در سی سالگی دبیر آکادمی علوم شد. انقلاب فرانسه بی‌اثر بودن کار او را اثبات کرد. وی ابتدا در انقلاب مشارکت ورزید، اما سازمان جدید «جاکوبین» (از فرقه‌های مذهبی دومینیکن) مخالفت کرد و به همین خاطر نیروی خود را پنهان ساخت. لکن وی را پس از بازپرسی و بازداشت به زندان انداختند. همان‌جا، در سال ۱۷۹۴ میلادی احتمالاً به دست خودش درگذشت.

مقاله‌وی درباره تاریخ بشریت، از همین سال‌های دشوار نشأت گرفته است. اگر چه متن او فاقد ظنن گستاخی‌های ولتر است، اما شاید برجسته‌ترین مجموعه از روش‌ها و فرضیات روشنگری را با هدف کاربرد آن‌ها در تاریخ عرضه کرده است. با وجودی که متسکیو (د ۱۷۴۹) در حوزه مطالعات تطبیقی خود در علم حقوق عمیق‌تر از کندرسه بود، اما کندرسه با الگوی مناسب‌تری نظریه‌گرایی‌های روشنگری فرانسه به امر تاریخ نگاری را ارائه کرده است.

کندرسه همانند ویکو به سه چیز می‌اندیشید. به بیان دیگر او اعتقاد داشت، تاریخ بشر در سه مرحله قابل تفسیر است:

نخست، مرحله گذر از تاریکی دوران بدویت غیر قابل شناخت، به مرحله توسعه زبانی است که نگرش‌های ما از این دوران ضرورتاً بر حدس و گمان و حکایت‌های مسافران آن متکی است.

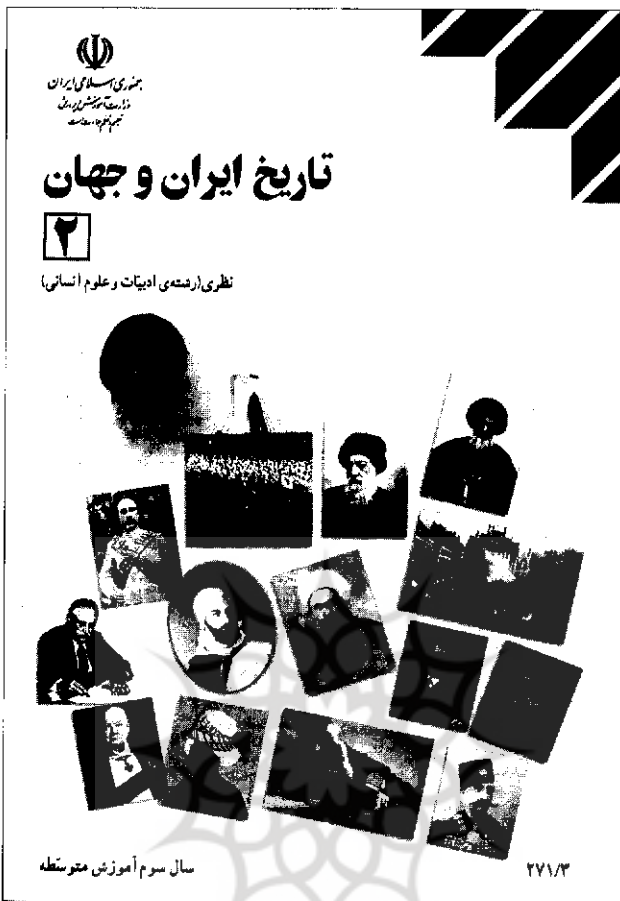
مرحله دوم که با دشواری بیش‌تری در زمان حال قابل بررسی است، مرحله‌ای است که با ورود زبان و مقدمات نگارش الفبایی آغاز می‌شود (یعنی پیدایی خط) و کندرسه به اهمیت علامت‌ها و نشانه‌ها اشاره می‌کند.

مرحله سوم، به بیان ساده، شامل هر چیزی پس از مرحله دوم است؛ زیرا او مرحله دوم را به عنوان دوره‌ای در حال تکامل می‌نگریست که از زمان یونانیان آغاز و از دوره باستانی به زمان حال گذر می‌کند. درست از همین نقطه به بعد است که مورخ، حقیقت را از طریق نگاهش‌های معاصران به دست می‌آورد و این دوره نمایشگر یک تداوم و پیوستگی است:

«از به هم پیوستن داده‌ها و مشاهدات، روابط برقرار می‌شود... فلسفه چیزی بیش از حدس و گمان نیست و چیزی جز حدسیات فرضی آن را نمی‌سازد. کافی است داده‌ها را فراهم آورده، به آن‌ها نظم دهیم تا حقایق سودمند را بشناسانیم؛ چرا که حقیقت را می‌توان از این پیوندها و نیز کلیت آن‌ها استنتاج کرد.»^۴

وی سپس تقسیم‌بندی‌های جزئی‌تری، در مجموعه‌های سه‌تایی دیگر، از مراحل سه‌گانه فوق ارائه می‌دهد که آخرین و در عین حال جالب‌ترین آن‌ها، مرحله‌ای است که با تجدید حیات علم و گسترش صنعت چاپ آغاز می‌شود؛ پیشرفت‌هایی که نشان می‌دهد، چگونه علم یوغ قدرت را درید و نویسنده را در زمان حال، یعنی در فرهنگی که می‌توانست با آن احساس خوشبختی کند - با وجود بداقبالی‌های شخصی‌اش - باقی گذاشت؛ زیرا علم می‌کوشد، راهی به سوی آینده بگشاید. نخستین کتاب او، «مطالعه‌ای در باب محاسبات اجتماعی»^۵ است و کندرسه، به معنای واقعی، آخرین فرد از این حلقه محسوب می‌شود.

شاید شیفتگی به علم و فلسفه بود که رویاروی اثر تحقیقی مورخ



به اندازه یک شخصیت بدکاره و «جلب کننده مشتری به دربار»، اغواگر نیست. اما در همان حال، پرواک انجمن های پاریس به گوش او می رسید. لذا او در ایجاد تنفر از پاریس به دلیل غلبه دوره های پر توحش، مانند عهد «آنگلو ساکسون»، نقش داشت و آن ها را بدون هیچ گونه تحقیق و بررسی رها کرد؛ به ترتیب زیر:

«ما تا حدی می توانیم بگوییم که آن ها، در مجموع، مردمی خشن، غیر کشاورز، ناتوان از نگارش، فاقد مهارت در هنرهای مکانیکی، نافرمان در اطاعت از حکومت و قانون، نامتعادل در رفتار، سرکش و بی نظم بودند... تنها با پیروزی بر این مردم بود که آن ها در وضعیت فراگیری تدریجی مقدمات وسیع علوم و زراعت قرار گرفتند و به سوی تصحیح روش های ناهنجار و هرزگی هدایت شدند.»^۴

حتی در جلدی که به استوارت اختصاص یافته است، فرضیات پاریسی هیوم در متن این روایت می درخشد. با وجود علاقه ای که به رمان، در سال های قبل از جنگ شهری^۵ داشت، در رفتار او شواهد و آمادگی لازم برای استفاده از روش حدس و فرض نمایان است؛ به ویژه هنگام سخن گفتن از موضوعاتی که وی هیچ شاهدهی درباره آن ها ندارد و همچنین در موضوعاتی که نمی تواند درباره آن ها به نحو بسنده ای «شناخت» حاصل کند؛ مانند توصیف زیر درباره یکی از مشهورترین گذرگاه هایی که چارلز اول به سال ۱۶۴۹ میلادی در آن اعدام شد:

«این ماجرا، داستان اندوه، خشم و سرگشتگی را نه تنها در میان تماشاگران (کسانی که با توفانی از مصیبت درگیر بودند)، بلکه در میان همه اقشار ملت که به زودی از این اعدام مصیبت بار اطلاع یافتند، تشریح می کند... در اذهان ضعیف تر، به علت علاقه شدید، این امر حیرت آور می نمود. زنان آبستن یا تشکیل دسته هایی که به جلو حرکت می کردند، فریاد می زدند که: اشخاص دیگری می بایست در این آشوب ها و مالیخولیا فرو می رفتند، و عاملان ماجرا را به قبرستان حواله می دادند و ندا سرمی دادند که: نه واقعاً این حرکت نشانه بی عقلی است. آن ها نمی خواهند یا نمی توانند شاهده مورد علاقه خود را زنده ببینند. به محض انتشار این اخبار، چارلز اول ناگهان در گذشت و سکوهای خطابه با سیلاب اشک ها خیس شد.»

این روش ها عمدتاً در آثار ویلیام روبرستون، از اهالی ادینبورگ، دیده نمی شود. تاریخ نگارهای اسکاتلندی و آمریکایی با مطالعه و شناخت بیش تری درباره چارلز پنجم، نگرشی وسیع تر و ذهنیتی تاریخی تری ابراز داشته اند.

روابط انگلیس با اروپا، به رغم شهرت ناپسندش، در ارتباط با اسکاتلند آهنگی متفاوت داشته است. به هر حال در این میان، سفرهای ادوارد گیبون که هر گونه احساس دوری را تحت الشعاع قرار داده است، یک استثنا به شمار می رود. مرگ پدرش در ۱۷۷۰

بزرگ فرانسه در این نسل قرار گرفت. فرانسه می بایست به انتظار بنشیند تا انقلاب به کانون تجربه ای مدرن تبدیل شود و خمیرمایه یک تاریخ نوین را فراهم آورد؛ تاریخی که میشله می باید پنجاه سال بعد آن را بنگارد.

آمریکا، کشوری که فرزند ایده های پاریس است، می بایست خود یک تاریخ نگاری ویژه عهد روشنگری پدید آورده باشد. اما این کشور، تا قبل از ۱۸۱۰ میلادی نتوانست یک قالب معنادار در این حوزه عرضه کند. به رغم گسترش اندیشه روشنگری در تجربه تاریخی کشورهای دیگر، برجسته ترین حوزه عمل آن، در اسکاتلند و بریتانیا رقم خورد. منظور ما اسکاتلندی است که تعالیمی را از فرانسه دریافت کرده است. این امر برای کسانی که با وابستگی ستی دو جامعه آشنایی دارند، شگفت آور نیست.

این مطلب به طور ویژه در شرح حال دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۲ م) بازتاب یافته است و «تاریخ انگلستان» وی (۱۷۶۲-۱۷۵۴ م)، نمونه ادبی مناسبی برای کاوش در معنای تاریخ نگاری عهد روشنگری است. وی که هنوز در بروشور کتابخانه انگلستان به عنوان دیوید هیوم «تاریخ نگار» شهرت دارد، بیش تر (و با دلایل مناسب تر) به عنوان «فیلسوف» شناخته شده است. هیوم سال های متناوبی را قبل از پذیرش مقام کتابداری در دانشکده حقوق «ادینبورگ» به سال ۱۷۵۲ میلادی، در سفر بین اروپا و بریتانیا سپری کرد. در این سفرها وی به منابعی دست یافت که به او اجازه تاریخ نگاری داد. وی از آغاز متوجه این نکته بود که کتاب های تاریخی اش می باید بخشی از پولی را که برای چاپ گسترده آثار فلسفی اش لازم داشت، تأمین کند.

دوره های متأخرتر «تاریخ انگلستان» هیوم، هم او و هم مخاطبان احتمالی اش را تحت تأثیر قرار داد. هیوم با نظریه تداوم یک روایت، مخاطبانش را در سراسر یک دوره هفتصد ساله به وحشت انداخت.^۶ او با آغاز این رویکرد، داستان «بازگشت به گذشته» را در حالی که واقعاً به دهه آینده نظر داشت، نوشت. جلد نخست این کتاب که در ارتباط با خاندان استوارت بود، سبب حزن دائمی وی شد؛ زیرا اظهاراتی مبنی بر هواداری اش از چارلز اول و استوارت بیان کرد. (او که یک مورخ توری^۷ بود، پاکي ها و مشخصه های انقلاب ویک ۱۶۸۸ را نادیده انگاشت) و همین پیچ و تاب ها مطمئناً توجه وی را از مسیر پیش فرض های تاریخ نگاری عهد روشنگری منحرف ساخت.

اغوای فلسفی هیوم در متن تاریخی وی تجلی نیافته است. یعنی از شگفتی های این اثر، قرار دادن هیوم در جایگاهی است که آموزه های فلسفی اش را به فراموشی می سپارد. به عنوان نمونه، هنگامی که به نگارش رخدادهای گذشته می پردازد، از اصل علیت غفلت می ورزد. در حقیقت او درباره بسیاری از مسائل فراموش می کند که وی هیچ گاه در نگاه مورخان عهد روشنگری و پس از آن،

مانند این نکات :

«زن صفتی به علت فقدان جنگ عمومیت یافت ؛ استعمار اقتصادی آثار پیش بینی نشده ای به بار آورد ؛ ضعف کلی مانع از توجه به گسترش امپراتوری بود...»

هرچند یکی از این نکته ها حالت انتقادی دارد، اما مجموعه آن ها کتاب وی را به صورت یک اثر تمام عیار شکل می دهد. ستیز با آزادی ضامن سلامت مدنی است، و مزه این خوشحالی را علم و پدید آورنده آن خواهد چشید، از جمله نکاتی است که گیون انکار آن را سرآغاز تفسیر ساختار اجتماعی می شمارد. این بدان معناست که حکومت می بایست از دام های دموکراسی خام اجتناب ورزد و به خاطر داشته باشد که :

«عمارت پابرجا و پر قدرت روم ترقی یافته بود و با فرزاندگی اعصار حفظ می شد. ایالات مطیع تراجان و آنتونینوس به وسیله قانون با یکدیگر متحد شدند و به کمک هنرها آراسته شدند...»

اصول کلی حکومت بر عقل، سادگی و نیکوکاری استوار بود.^{۱۲۵} البته هنوز نقطه آغاز تاریخ نگاری گیون، خود اقتباس از متأخری بود که نظریه روشنگری بر آن مبنی بود. کتاب او به طور تلویحی از استقرار آزادی و مشروطه در انگلیس (۱۶۸۹م)، ستایش می کند و در مقابل به ملامت رومی ها می پردازد که همین نعمت را به دست آوردند، اما ارزان از دست دادند.

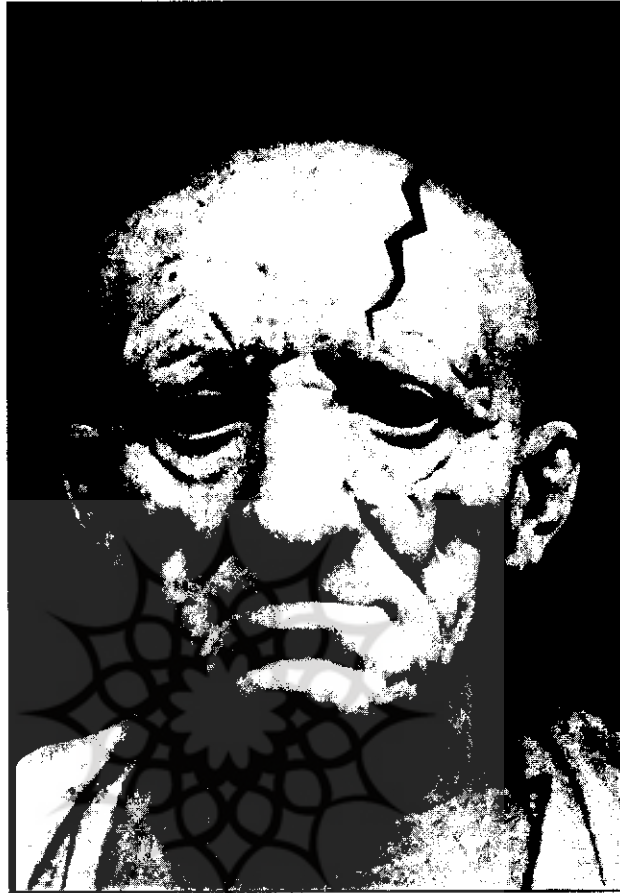
به خاطر همین کتاب ها و نیز کاهش شواهد مربوط به آگاهی عهد روشنگری، ارزش های تاریخی جدید بروز می کند. اهمیت این

موضوع که در هر قالب انتقادی، تحقیق خوداتکای عهد روشنگری ظهور می یافت و به رد حاکمیت متافیزیکی می پرداخت، کم تر نیازمند استدلال است ؛ یعنی فضای عمومی اروپای پس از ۱۷۵۰ میلادی،

بی چون و چرا در گسترش ایده های تاریخی مؤثر بود. اما این که چگونه و به چه میزان آن را محدود کرد، کم تر روشن شده است. در مجموع، اندیشه قرن هجدهم در تعمیم برداشت های مربوط به یک «زمان حال خاص» و نیز متون طنزآمیز آن، صرف نظر از پیچ و تاب های آن در شرایط بشری، در برخورد با آنچه مورخان می خواستند درباره آن شناخت حاصل کنند، با شکست مواجه شد.

در پی تن دادن دنیا به قانون بود که آشکار شد، فهم روشنگری از تاریخ، گذشته را به عنوان یک قلمرو تحقیق، ناقص کرده است. اما این امر زمانی اعلام شد که واقعاً دوره آن سپری شده بود؛ دقیقاً همان گونه که انقلاب ۱۷۸۹ میلادی فرانسه بیش از همه، جامعه این کشور را در هم شکست. ارتش ناپلئون نیز

بیش از همه، سبب نابودی زندگی و دارایی مردم این کشور شد. آشفتگی هایی که در سراسر اروپا پدید آمدند، به طرح این پرسش درباره ماهیت دولت ها و نیز سرچشمه های هویت فرهنگی آن ها، به ویژه اختلافات بین مورخان نسبت به توده مردم انجامید. برای فیلسوفان، به اندازه مورخان، دنیای پس از ۱۷۸۹ میلادی مستلزم مسائلی فراتر از فلسفه کلی مشربی، و حائز اهمیت تر از یابوه سرایی های درون انجمن ها، و پذیرفتنی تر از تبلیغ اندیشه ترقی و نیز دست پنهان روح و اندیشه بشر بود.



۷. Tory ؛ از جریان های سیاسی ۳۶۶

۱۱. گی، ۱۹۷۵، ص ۴۷.

۱۲. همان، ج ۱، ص ۳۱.

9. Civil war.

۱۰. بوسل، ۱۷۹۱، ج ۲، ص ۳۶۵ و

2. Essai sur les maurs.

۳. وایت، ۱۹۷۳، ص ۶۶.

۴. کندرسه، ۱۷۹۵، ص ۹.

5. Integral Calculus.

۶. هیوم، ۱۷۶۲-۱۷۵۴: I. xi.

زیرنویس

۱. این مقاله ترجمه فصل اول کتاب

میشل بتلی با عنوان تاریخ نگاری نوین

است.

(Modern Historio graphy)